

# عاشقانه‌های سعدی

---

دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان

---

## فهرست

مصراع اول غزل‌ها در پایان کتاب آمده است

|     |                               |    |                                   |
|-----|-------------------------------|----|-----------------------------------|
| ۶۰  | عشق بی خود                    | ۱  | پیش‌گفتار و سپاس‌گزاری            |
| ۶۲  | عقل بیچاره                    | ۳  | مقدمه                             |
| ۶۴  | اندازه ندارد که چه شیرین سخنی |    | اظهار عشق                         |
| ۶۶  | خاک بازار نیرزم               |    | سرّ عشق                           |
| ۶۸  | سخت‌تر از سنگ                 | ۲۸ | که هنوز من نبودم...               |
| ۷۰  | همچنان طبعم جوانی می‌کند      | ۳۰ | صبح قیامت                         |
| ۷۲  | عیش را بی تو عیش نتوان گفت    | ۳۲ | حیف باشد که تو یار من و           |
| ۷۴  | بلای عشق تو                   |    | من یار تو باشم                    |
| ۷۶  | چون دوست دشمن است             | ۳۴ | درد عشق                           |
| ۷۸  | مگر تو روی بیوشی              | ۳۶ | عشق و شکیبایی                     |
| ۸۰  | اکنون که بسوختش خطر نیست      | ۳۸ | نوبت عاشقی                        |
| ۸۲  | عشق اختراع من نبود            | ۴۰ | عقل ندارد کفایتی                  |
| ۸۴  | که من از عشق توبه نتوانم      | ۴۲ | من این پیره‌نم                    |
| ۸۶  | قدم بر دو چشم سعدی نه         | ۴۴ | کیوتر و باز                       |
| ۸۸  | من توبه شکستم                 | ۴۶ | من توبه نمی‌کنم                   |
| ۹۰  | نام سعدی به عشق‌بازی رفت      | ۴۸ | شهر بند عشق                       |
| ۹۲  | طواف کعبه                     | ۵۰ | در دامن آویزد                     |
| ۹۴  | عشق در بهار                   | ۵۲ | کدام عیب؟                         |
| ۹۶  | من حیرانم                     | ۵۴ | داستانی‌ست که بر هر سر بازاری هست |
| ۹۸  | ماه و نهال                    | ۵۶ | ببرم بار گرانت                    |
| ۱۰۰ | کاروان عالم اسرار             | ۵۸ |                                   |

|     |                                 |     |                              |
|-----|---------------------------------|-----|------------------------------|
| ۱۴۸ | تحمل نکنم بار جدایی             |     | <b>وصف معشوق</b>             |
| ۱۵۰ | آبگینه شکسته                    | ۱۰۴ | ... برهنه اندامت             |
| ۱۵۲ | آن صبح کجا رفت                  | ۱۰۶ | شکر و عسل                    |
| ۱۵۴ | روز و شب مستم                   | ۱۰۸ | معجز و کرامت                 |
| ۱۵۶ | زنداد عشق                       | ۱۱۰ | چه شیرین دهن است آن          |
| ۱۵۸ | بند تنهایی                      | ۱۱۲ | لعلی چو لب شکر فشانت         |
| ۱۶۰ | منزلگه احرار                    | ۱۱۴ | لب شیرین شکر بار             |
| ۱۶۲ | حد جنایت                        | ۱۱۶ | با تو صورت دیوار در نمی گنجد |
| ۱۶۴ | وجود حاضر غایب                  |     |                              |
| ۱۶۶ | یاران صبحی ام کجایند            |     |                              |
| ۱۶۸ | کمند شوق                        |     | <b>وصال</b>                  |
| ۱۷۰ | سیمرغ و زاغ                     | ۱۲۰ | جهان گلزار می بینم           |
| ۱۷۲ | وداع                            | ۱۲۲ | شور عشق                      |
| ۱۷۴ | چو بلبل آمدمت                   | ۱۲۴ | در آغوش یار                  |
| ۱۷۶ | مجال صبر تنگ آمد                | ۱۲۶ | دیدار با یار                 |
|     |                                 | ۱۲۸ | مبادا که گنجی ببیند فقیر     |
|     | <b>اخلاقی / عرفانی</b>          | ۱۳۰ | در آتش چو خلیل               |
| ۱۸۰ | مکان آدمیت                      | ۱۳۲ | لکم دینکم و لی دینی          |
| ۱۸۲ | ملک گدایان                      | ۱۳۴ | شب وصل                       |
| ۱۸۴ | کشته شمشیر عشق                  | ۱۳۶ | پستان یار                    |
| ۱۸۶ | بگذار تا بیفتد و ببند سزای خویش | ۱۳۸ | گدا و پادشاه                 |
| ۱۸۸ | بنیاد بقا محکم از اوست          | ۱۴۰ | اکسیر عشق                    |
| ۱۹۰ | با تو همین ماجرا رود            | ۱۴۲ | وصال با دوست                 |
| ۱۹۲ | عالم درویشان                    |     |                              |
| ۱۹۵ | نمایه‌ی مصراع اول غزل‌ها        | ۱۴۶ | <b>فراق</b><br>شب تنهایی     |

## غزل سعدی

سعدی یکی از بزرگ‌ترین شاعران تاریخ شعر فارسی است، متولد قرن هفتم هجری، قرن سیزدهم میلادی. سعدی تنها شاعر کلاسیک است که در زمان حیاتش یک ترک مقیم آناتولی شعرش را در نامه‌ای نقل کرد،<sup>۱</sup> و در حدود سی سال پس از درگذشتش آوازخوانان چینی شعرش را به آواز می‌خواندند بدون اینکه معنای آن را بدانند.<sup>۲</sup> او معاصر مولوی بود (گرچه بعید است که آنان یکدیگر را می‌شناختند) و با همه‌ی تفاوت‌هایی که بین اندیشه و سبک او و حافظ وجود دارد، به اشکال گوناگون بر شعر حافظ تأثیر گذاشت. از قرن هفدهم میلادی به بعد آثار سعدی را به زبان‌های اروپایی ترجمه کردند و این آثار با گذشت زمان تأثیر زیادی بر فیلسوفان، روشنفکران و اومانیست‌های اروپایی گذاشتند. هم در شرق هم در غرب سعدی را به خاطر گلستان و (تا اندازه‌ی کمتری) بوستان ستایش می‌کردند تا حدی که — چنان‌که در سطور پائین خواهد آمد — بیش از هفتصد غزل و شعر عاشقانه‌ی او که از جمله بهترین غزل‌های تاریخ شعر فارسی‌اند تحت‌الشعاع قرار گرفتند.<sup>۳</sup>

---

۱. رجوع کنید به محمد قزوینی، «مدوحین سعدی» در *سعدی‌نامه*، به کوشش حبیب یغمائی، تهران: وزارت معارف: ۱۳۱۶.

۲. رجوع کنید به:

*The Travels of Ibn Battuta*, ed., Tim Macintosh Smith, London: Picador 2002.

۳. رجوع کنید به:

Homa Katouzian, *Sa'di: The Poet of Life, Love and Compassion*, Oxford, Oneworld, 2006.

ادبیات کلاسیک فارسی عمدتاً و شعر فارسی خصوصاً راه درازی را از زمان ظهورشان در قرن نهم و دهم میلادی پیموده بودند: از مدیحه و غزل و فکر و اندیشه گرفته تا تاریخ، حماسه، افسانه‌های عشقی، مناجات، تصوف، خمریات، حبسیات و غیره.<sup>۱</sup> تأثیر این سابقه‌ی غنی را در لابه‌لای شعر سعدی می‌توان مشاهده کرد، اگرچه سبک و اندیشه‌ی او نو و مخصوص خود اوست.

هم در میان ناقدان ایرانی هم غربی سال‌ها بر سر اینکه موضوع عشق و دلدادگی در غزل‌های شعر کلاسیک از قرن دوازدهم و به‌ویژه قرن سیزدهم (که قرن سعدی و مولوی‌ست) زمینی یا آسمانی‌ست اختلاف نظر بوده است. به‌زحمت می‌توان ناقدی را یافت که بگوید شعرهای عاشقانه‌ی رودکی سمرقندی یا فرّخی سیستانی یا منوچهری دامغانی که به قرن دهم و یازدهم تعلق دارند نماینده‌ی نگرش و رویکردی صوفیانه‌اند. اما وقتی که به قرن دوازدهم می‌رسیم، و با ظهور تصوف در شعر فارسی، باب حدس و گمان و بحث و گفت‌وگو درباره‌ی اینکه سروده‌های عاشقانه این - جهانی و خطاب به معشوق زمینی یا آن - جهانی و خطاب به معشوق آسمانی‌اند باز می‌شود. تا قرن بیستم نظر سنتی در ایران روی هم‌رفته موافق با مورد دوم بود و حتی برخی از ناقدان افراطی آن دوران با اصرار تقریباً در همه‌ی اشعار عاشقانه‌ی فارسی قرن دوازدهم و پس از آن در جستجوی «عشق حقیقی» و آرزوی رسیدن به معشوق آسمانی بودند. گذشته از این، خیلی از ناقدان ایرانی قرن نوزدهم و نیمه‌ی اول قرن بیستم بودند که شعرای قدیم یا دست‌کم بزرگ‌ترینشان را فاقد جنسیت و ملازم با ریاضت و پرهیز می‌دانستند، و هرگونه علاقه و احساس این - جهانی را دون قدر بلندشان می‌شمردند: خیلی از ناقدان غربی، ولو با اطمینان کمتر، روی هم‌رفته به پیروی از ناقدان ایرانی به ویژگی صوفیانه‌ی شاعران بزرگ عقیده داشتند.

البته در جرگه‌ی شاعرانی چون سنایی و عطار (در قرن دوازدهم)، مولوی و عراقی (در قرن سیزدهم) و حافظ و شاعران کهنتر از او (در قرن چهاردهم)

۱. رجوع کنید به:

Homa Katouzian, "Classical Persian Literature: Form and Substance", in *IRAN: Politics, History and Literature*, London and New York: Routledge, 2013.

شواهد عشق صوفیانه یا «حقیقی» بسیار است (اگرچه در مورد حافظ وضع پیچیده‌تر از این است). اما چگونه می‌توان اشعار عاشقانه‌ی سعدی و نیز عبید زاکانی و جهان ملک‌خاتون را که هر دو زیر نفوذ سعدی بودند عارفانه خواند؛ وقتی سعدی می‌گوید:

در دهانت سخن نمی‌گویم  
که نگنجد در آن دهن سخنی  
بدنت در میان پیرهنت  
همچو روحی ست رفته در بدنی  
وانکه بیند برهنه اندامت  
گوید این پرگل است پیرهنی...

یا:

شیرین‌تر از این لب نشنیدم که سخن گفت  
تو خود شکری یا عسل است آب دهانت؟

یا:

سرو زیبا و به زیبایی بالای تونه  
شهد شیرین و به شیرینی گفتار تو نیست  
جور تلخ است ولیکن چه کنم گر نبرم  
چون گریز از لب شیرین شکر بار تو نیست

یا:

ظاهر آن است کان دل چو حدید  
در خور صدر چون حریر تو نیست

یا:

نه آن شب است که کس در میان ما گنجد  
به خاک پایت اگر ذره در هوا گنجد  
کلاه ناز و تکبر بنه، کمر بگشای  
که چون تو سرو ندیدم که در قبا گنجد